



## سیاحت شرق: در ترکستان و شمال شرق ایران<sup>۱</sup>

نویسنده: هانس-هرمان گراف فون شوائینتز

مترجم: محمداصداق توسلی رجایی

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ، ایران. رایانامه: ms.tavasoli91@gmail.com

### پیشگفتار

سند حاضر حاوی گزارش سفر دوم طولانی من همراه با همسر من به شرق است و بنابراین ادامه کتاب من در آناتولی است که توسط همین ناشر چاپ شده است. تصاویر توسط خود من ثبت شده‌اند. فقط تصویر «مسجد مقدس در مشهد» توسط یک روحانی محمدی گرفته شده است.

ما احترام خود را به طور مضاعف به همه ابراز می‌کنیم و من می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم تا دوباره از همه شما تشکر کنم. البته اگر من در متن به نام آن‌ها اشاره نمی‌کنم، این کار به منظور در نظر گرفتن مواردی است که اغلب در برابر چنین قدردانی‌های عمومی در ترکستان شنیده می‌شود. برلین-شارلوتنبورگ، آگوست ۱۹۱۰،<sup>۲</sup> نویسنده.

سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نشریه الکترونیکی شمس، دوره ۱۳، شماره ۵۰-۵۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰، صص. ۷۱-۸۲.

تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۲/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۶

1. Hans-Hermann Graf Von Schweinitz. *Orientalische Wanderungen: In Turkestan Und Im Nordöstlichen Persien*. Berlin: Dietrich Reimer (Ernst Vohsen), 1910. P 15-30. (آدرس کتابخانه ملی): <http://opac.nlai.ir/opac-prod/bibliographic/954140>

۲. تاریخ چاپ کتاب برابر است با شعبان ۱۳۲۸ قمری و ۱۲۸۹ شمسی اما با توجه به داده‌های موجود در سفرنامه این‌طور به نظر می‌رسد که حضور راوی در مشهد بین سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ قمری هم‌زمان با وقایع ملت‌هت سیاسی دوره سلطنت محمدعلی‌شاه و دوره حکومت رکن الدوله در خراسان بوده باشد نه در سال ۱۳۲۸ قمری که یک سال از خلع محمدعلی‌شاه می‌گذشت.

### پیش‌درآمدی بر مطالعه سفرنگاشت‌های مشهد (مقدمه مترجم)

سفرنامه‌ها به عنوان یکی از منابع درجه اول مطالعات تاریخی همواره مورد توجه خاص پژوهشگران بوده‌اند. این موضوع در مورد مشهد به کلی متفاوت است؛ چرا که به غیر از چند مورد نه چندان قابل اعتنا، این شهر به طور کلی تا ورود فریزر در سال ۱۲۳۷ ه.ق یعنی روزگار سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار، از قدم رنجه نمودن سیاحان بی‌بهره است. البته در این دوران که مصادف است با مهمترین سال‌های شهرگونه شدن و رونق و آبادانی مشهد، از دوره شاهرخ تیموری تا شاه عباس بزرگ و سرانجام نادرشاه، محروم ماندن از اخبار بی‌واسطه یک تازه‌وارد درباره شهر مایه حسرت است. در واقع پس از آن که کلاویخو سفیر هانری سوم پادشاه اسپانیا تقریباً ۷۰ سال پس از این بطوطه مراکشی در اوایل قرن نهم هجری (۸۰۷ هجری، سال پیش از مرگ تیمور) از شهرچه مشهد<sup>۱</sup> دیدن نمود، تا ورود فریزر به آن در نیمه اول قرن ۱۳ هجری، گزارش سیاحان از این شهر محدود می‌شود به متن کوتاهی از عبدالکریم هندی در سال ۱۱۵۳ هجری،<sup>۲</sup> و چند گزارش پراکنده و بسیار موجز که از چند تاجر انگلیسی به نام‌های: ویلیام لی (۱۱۰۷ ه.ق)، تامسون و اوهاگ (۱۱۵۳ ه.ق)، میروپ (۱۱۵۶ ه.ق) و هانوی (۱۱۵۷ ه.ق) ثبت شده است.<sup>۳</sup>

بر خلاف دوران مذکور، بین قرن ۱۳ تا ۱۴ هجری بیش از بیست سیاح سفرنامه‌نویس بیگانه، از ارض اقدس گذر کرده و گزارش داده‌اند. بدین ترتیب در طول حدود صد سال به طور میانگین هر ۵ سال یک بار یک سفرنامه مهم درباره مشهد نوشته شده است، بنابراین دوره قاجاریه را می‌توان مصادف با عصر شکوفایی سفرنامه‌نویسی راجع به مشهد دانست. نکته جالب توجه این که به غیر از مواردی همچون ژان پل فریه فرانسوی (۱۲۶۱ ه.ق)، خانیکوف روس (۱۲۷۵ ه.ق)، وامبری مجارستانی (۱۲۷۹ ه.ق)، دالمانی فرانسوی (۱۳۲۸ ه.ق) و چند مورد دیگر<sup>۴</sup> نصف بیشتر این نگاهشته‌ها حاصل کار انگلیسی‌زبانان است.<sup>۵</sup> این موضوع در کنار تدوین اثر مهم فرهنگ جغرافیایی ایران<sup>۶</sup> در ۱۹۱۰ میلادی که جلد دوم آن به طور مفصل به خراسان و مشهد پرداخته است، نشان از پشتکار مضاعف آنگلساکسون‌ها در تحکیم روز افزون پایه‌های قدرت خود بر مستعمره هند و از آنجا تا افغانستان از طریق شناخت و سپس مداخله در امور ایران به خصوص در مرزهای شرقی آن دارد.

در این میان اما، به غیر از گزارش مختصر و شتابناک اسکار فن نیدرمایر در کتاب زیر آفتاب سوزان از مشهد جای خالی سفرنامه‌های آلمانی در توصیف مشهد به چشم می‌خورد. با جستجویی در این باره با دو سفرنامه آلمانی دیگر، یکی

۱. حمد الله مستوفی در دوره ایلخانان از مشهد به عنوان شهرچه یاد کرده ولی این بطوطه در سفرنامه خود مشهد را شهری بزرگ و پر جمعیت خوانده است. (رضوانی، علیرضا و مهدی آیتی، در جستجوی هویت شهری مشهد. تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۸۴، ص. ۲۲۰).

۲. عبدالکریم، در رکاب نادرشاه یا سفرنامه عبدالکریم. ترجمه محمود هدایت. تهران: چاپخانه سپهر، ۱۳۲۲.

۳. لاکهارت، لارنس. «مشهد». ترجمه عباس سعیدی، جستارهای ادبی، ش ۶ و ۷ (تابستان و پاییز ۱۳۴۵): ۱۲۶-۱۳۹ و همچنین آستان قدس رضوی دیروز و امروز. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۵۶، ص. ۴۳.

۴. سوزوکی شین جوه ژاپنی و دیگران.

۵. آستان قدس رضوی دیروز و امروز، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۵۶، ص. ۴۲-۴۷.

6. Adamec, Ludwig W. Historical gazetteer of Iran. Graz: Akademische Druck verlagsanstalt, 1981.

در اواخر دوره قاجاریه و دیگری در اوایل سلطنت پهلوی<sup>۱</sup> مواجه می‌شویم که تمام یا بخش‌هایی از آن‌ها به توصیف مشهد اختصاص دارد اما تاکنون کمتر مورد توجه ناشران قرار گرفته و ترجمه نشده‌اند. این موضوع همچنین به دلیل نفوذی که ژرمن‌ها به تدریج در دوره پهلوی اول در ایران پیدا می‌کنند، حائز اهمیت است. از این رو بر آن شدیم تا با ترجمه فصل سوم از کتاب «سیاحت شرق: در ترکستان و شمال شرق ایران» نوشته هانس-هرمان شواینیتس، زاویه جدیدی بگشاییم به شناخت تاریخ مشهد.

هانس-هرمان گراف فن شواینیتس (تولد ۱۸۶۵- مرگ ۱۹۱۸ میلادی) با نام مستعار کرین که به عنوان جهانگرد و نیکوکار معرفی شده است؛ در واقع یک افسر آلمانی بود که در ارتش پروس خدمت می‌کرد. او متخصص حوزه آفریقا و یک نویسنده آثار غیرداستانی بود. گراف فون شواینیتس پس از اتمام دانشکده نظام و طی دوره مأموریت در وطن، در سال ۱۸۹۱ میلادی به کمیته ضد برده‌داری مستعمره آفریقای شرقی آلمان<sup>۲</sup> مأمور شد. او به عنوان اولین افسر اعزامی، ریاست آن کمیته را به عهده گرفت و همچنین مسئول ارشد عملیات در حوزه دریاچه ویکتوریا<sup>۳</sup> شد. او با رهبری دو نبرد در تانزانیا موفقیت مهمی را به دست آورد. او در اولین سفرش به سرزمین‌های آسیایی (شرق) در سال ۱۹۰۵ به منطقه شامات رفت و در سفر دوم آسیای میانه را به عنوان مقصد خود انتخاب کرد. او از طریق عشق آباد به مشهد آمد و از آنجا به مرو و سپس جیحون (آمودریا)، تاشکند، خجند، سمرقند و بخارا رفت. گزارش این سفر که در سال ۱۹۱۰ به چاپ رسید، شامل ۵۸ عکس سیاه و سفید و دو نقشه یکی تمام صفحه و یکی در صفحه تاشو است.

در اواخر دوره قاجار و همزمان با جنگ جهانی اول دولت آلمان برای کاستن از فشار جنگ تصمیم گرفت به گونه‌ای انگلیسی‌ها را در شرق - به خصوص ایران و افغانستان که دروازه هند به شمار می‌آمدند - مشغول سازد تا بخشی از نیروهای نظامی انگلیس برای دفاع از هند در آنجا مستهلک شود و روسیه نیز که هم پیمان انگلستان بود ناگزیر به کمک شد و به این ترتیب از قدرت دفاعی متفقین تا حدی کاسته شود، اما سفر شواینیتس چند سال پیش از شروع جنگ و به طور علنی با مجوز روس‌ها انجام شده است. این سفر می‌تواند کاملاً بی ارتباط با اهداف نظامی آلمانی‌ها یا مقدمه بی سر و صدایی بر آن بوده باشد. شواینیتس خود در ابتدای فصل به موضوع انحراف در مسیر اصلی سفر اشاره می‌کند. این گزاره می‌تواند از یک سو خارج از برنامه بودن رخداد این سفر و از سوی دیگر اصرار آگاهانه نویسنده بر این سفر با توجه به شناخت عمیق از موقعیت مهم مشهد در ارتباط با ترکستان و آسیای میانه را نشان دهد.

او پس از شرح مناظر و وقایع مسیر سفر از عشق‌آباد تا مشهد، در دو سوم پایانی فصل مذکور به توصیف مشهد و پیرامون آن می‌پردازد. در روایت آلمانی از مشهد نیز اسلوب مشترکی با سایر سفرنامه‌ها قابل شناسایی است. این موارد که در سفرنامه‌های مشهد تا حد زیادی تکراری و نخ‌نما هستند عبارتند از: طریقه اروپایی ستیز مردم یا فاصله‌گذاری اجتماعی

1. Sauer, G. Stratil (1937). *Meschhed eine stadt baut am vaterland Iran*. Leipzig: Ernst Staneck.

2. German East Africa (1885 - 1919)

۳. این دریاچه بین سه کشور آفریقایی تانزانیا، اوگاندا و کنیا قرار گرفته و بزرگترین دریاچه این قاره محسوب می‌شود که به نام ملکه وقت انگلستان در سده ۱۹ میلادی نامیده شده و نام‌های محلی آن اوکروه و نالوباله است. [مترجم]

شدید مشهدی‌ها با غیرمسلمانان، شکایت از بست و منع ورود غیرمسلمانان به محدوده مقدس حرم، ستایش دورنمای بناهای آستان قدس و گنبد طلای حضرت، اشاره به خیابان شاه‌عباسی مشهد (بالاخیابان و پایین خیابان) و نهر کثیف جاری در وسط آن و توضیحاتی پیرامون وضع بازار و تجارت در مشهد. می‌توان گفت که نویسنده آلمانی در بازگویی انزجارش از نجس شمرده شدنش توسط مردم کوچه و بازار که آن‌ها را اراذل و اوباش می‌خواند از سایر هم‌صنفان خود سبقت جسته و البته تمام تفصیر در این مورد را متوجه ملایان و سیدها دانسته است. او همچنین محدود بودن سطح تجارت با غیرمسلمانان را حاصل این موضوع می‌داند. در همین بین او با تعریف یک جبهه تماماً مسیحی بین تمام دول اروپایی و روسیه تزاری، باوجود تضاد منافع موجود، از تفوق روس‌ها بر میزبانان نامیهمان‌نواز خود ابراز خرسندی می‌کند. او در مقابل از رفتار عمال حکومتی به خصوص رکن الدوله در مواجهه با اروپاییان تمجید کرده و شرحی از یک مجلس ضیافت تماماً اروپایی توسط او و پسرانش ارائه می‌دهد. شاید بدیع‌ترین بخش سفرنامه او درباره مشهد به گشت و گذار او در بیرون دروازه شهر و در خرابه‌های یک مسجد - احتمالاً مصلی پایین خیابان - برگردد که منجر به آشنایی او با یک مسلمان مسلط به زبان آلمانی به نام محمد می‌شود. روایت داستان زندگی محمد، گویی تمام بدگویی‌های قبلی شوائینیتس درباره مسلمانان را به یکباره می‌شوید و ناخودآگاه او را به همدردی با یک مسلمان در برابر ستم هم‌کیشان روسش وامی‌دارد. در نهایت توضیحی اجمالی از گردش در خواجه‌ربیع پایان بخش این فصل از سفرنامه است.

### به سوی مشهد، شهر مقدس ایران<sup>۱</sup>

از همان لحظه‌ای که مجبور شدیم از ایران به عنوان مقصد سفر خود دست بکشیم و ترکستان را انتخاب کنیم، آرزو داشتیم که حداقل از شمال شرقی ایران، به ویژه شهر زیارتی مشهد، از طریق ترکستان بازدید کنیم، زیرا این شهر از مسیرهای تردد مسافران در ایران خیلی دور است و اگر در آینده قصد سفر به ایران داشته باشیم، باید برای رسیدن به آنجا مسافتی طولانی را طی کنیم. مشهد به ندرت مورد بازدید خارجی‌ها قرار می‌گیرد، این موضوع تا حدی به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش و تا اندازه‌ای به خاطر شهرت ساکنان متعصبش به نامیهمان‌نوازی و بی‌اطمینانی نسبت به بیگانگان است. حتی در عشق آباد به ما اکیداً توصیه شد از بازدید مشهد صرف‌نظر کنیم و حتی ممکن بود بدون حمایت جدی آقای آنگر اجازه مقامات روسی را برای منحرف کردن مسیر سفرمان نداشته باشیم؛ اما به هر حال، در طی چند روز تمام مشکلات برطرف شد و ما با یک گروه چهار نفره روس به علاوه مستخدمی که یک جوان مهاجر آلمانی بود، همراه شدیم.

سفر به مشهد چهار روز طول می‌کشد. چنین سفری سوار بر پشت اسب و با آرامش خاطر، ممکن است یک گشت و گذار خوب تلقی شود؛ اما با چپانده شدن در درشکه‌ای تنگ، این سفر کاملاً عذاب‌آور بود. به مدت چهار روز، دو روز در کوه و دو روز در دشت، مردم از صبح زود تا دیر وقت اغلب با سرعتی بسیار بالا در حرکت بودند. ناخوشایندترین چیز در

۱. عنوان فصل سوم از کتاب.

طول سفر، گرد و غبار بیش از حد بود. راه‌ها با لایه‌ای ضخیم از گرد و غبار آرد مانند پوشانده شده بود که به وسیله اسب‌ها پخش می‌شد و مدام درشکه را در ابر ضخیمی از خاک می‌پوشاند. گرد و غبار به تمام منافذ و ترک‌ها نفوذ می‌کرد؛ وسایل و لباس‌های داخل چمدان‌ها کاملاً گرد و خاکی شده بود و همسرم با ضخیم‌ترین حجاب‌ها نمی‌توانست خودش را در برابر آن حفظ کند. هر روز پوشیده با لایه‌ای ضخیم از گرد و غبار راه، به نحوی که شناسایی‌مان ممکن نبود، به محل اقامت بعدی می‌رسیدیم.

بنابراین به رغم جاده‌های مناسب، حرکت در میان کوه‌ها کاملاً طاقت فرسا بود، به خصوص هنگامی که من مجبور بودم از ترس درشکه‌چی که اغلب چرت می‌زد، هر کاری بکنم تا مطمئن شوم درشکه به دره‌های بدون محافظ در این جاده پر پیچ و تاب سقوط نمی‌کند.

کوهستان مرزی ایران، کوه‌داغ، دارای پنج رشته کوه است که ما آن‌ها را پشت سر گذاشتیم، به طوری که پنج مرتبه مسیر سربالایی رفتیم و دوباره پنج بار در سراسیمی حرکت کردیم. نوار مرزی روی خط الرأس رشته کوه اول امتداد می‌یابد، گمرک گودان روسیه در دامنه شمالی قرار دارد و گمرک باجگیران ایران در دامنه جنوبی رشته کوه نخست است. نامه سرگشاده‌ای که از طرف سفارت محلی ایران به ما داده شده بود، سبب شد تا مقامات گمرکی در باجگیران به طرز بسیار مهمان‌دوستانه‌ای از ما پذیرایی کنند و یک صاحب منصب مهربان به نام میرزا علی نهایت تلاش خود را به کار گرفت تا کاروانسرای ناخوشایند آنجا را برای ما قابل تحمل کند. اقامتگاه‌های بعدیمان چندان بد نبودند. آن‌ها در کاروانسرای نسبتاً شلوغی رحل اقامت افکندند که شامل حجره‌های خالی، با پنجره‌های اغلب فاقد شیشه و زمین سنگ فرش شده، بود. پس از سفرهای پر فشار، تهیه غذا از دایره مشکلاتمان خارج شده بود. در همه جا چای سماورها به راه بود، تعدادی تخم مرغ پخته، مقداری نان برشته و مخصوصاً خربزه‌های شگفت انگیز، وعده‌های غذایی ما را در طول سفر برگشت تشکیل می‌دادند.

زیباترین و بهترین قسمت سفر در پشت رشته کوه سوم رخ می‌داد. در آنجا مسیر به دره طولی باریک و زیبایی منتهی می‌شود که در امتداد نهری خروشان با گلوگاه‌هایی تنگ و بکر و خیال انگیز قرار دارد. غیر از اینجا، کوه‌ها کمتر جلوه‌ای جذاب دارند؛ آن‌ها عاری از هرگونه رویدنی هستند و فقط کمی در آلا-آرچا [در قرقیزستان امروزی] سرسبزی یافت می‌شود. در دره مذکور، یک نوع درخت شبیه سروکوهی وجود دارد و به جز آن هیچ نوع پوشش گیاهی‌ای دیده نمی‌شود، زیرا خورشید علفزارها را می‌سوزاند. فقط گونه‌های کمی از جانوران دیده می‌شدند. در ابتدا با مارمولک‌های بی‌شماری سرگرم شدیم که بعضی از آن‌ها واقعا بزرگ بودند و روی صخره‌های نزدیک به جاده آفتاب می‌گرفتند و پس از آن جانورانی شبیه موش بزرگ<sup>۱</sup> دیدیم که در بین قلوه سنگ‌ها تاب می‌خوردند و بی‌پروا و با کنجکاوای به ما خیره شده بودند.

در دو سوی رشته کوه چهارم، دو فلات مرتفع کوهستانی وجود دارد که به صورت دیم کشت می‌شوند و رشته کوه پنجم که تنها اندکی از فلات مذکور ارتفاع بیشتری دارد، مرز فلات ایران که مشهد در درون آن قرار گرفته است را تشکیل می‌دهد. ما به سمت پایین این رشته کوه در مرز فلات ایران و به سوی قوچان حرکت کرده و شب دوم را در آنجا خوابیدیم. برای مدت دو روز، در راه رسیدن به مشهد از مسیر بسیار همواری عبور کردیم که در آن فاصله بین آبادی‌ها از هم کمتر می‌شد. جاده‌ای مثل آن نیز کاملاً با گردِ نرمی پوشیده شده بود؛ گردی که حاصل فرسایش گل رس سخت یا بادرفت بود.

آبیاری در اینجا توسط چیزی که آن را کاریز می‌نامند، انجام می‌شود. این منابع به صورت دست‌کند و زیرزمینی ایجاد شده‌اند. دامنه کوه‌ها به سمت سفره‌های آب زیرزمینی حفر شده و سپس آب از جایی که میسر باشد ابتدا در زیر زمین، سپس روی سطح زمین و در آب بندها به صورت افقی در کانالی هدایت شده است تا بتوان از آن برای آبیاری مزارع استفاده کرد. به کمک این آب، شگفت‌انگیزترین محصولات از خاکی که بسیار حاصلخیز است به دست می‌آید.<sup>۱</sup> روستاها، همه با دیوارهای گلی بلند و بسیار زیبایی احاطه شده و مانند قلعه به نظر می‌رسند. خارج حصار روستاها، باغ‌های متعددی وجود دارند که آن‌ها هم با دیوار احاطه شده و بیشترشان با صنوبرهای چسبیده به هم مستور گشته‌اند. یک خارجی در ابتدا به ساکن از مشاهده کاشت گسترده صنوبری که در سرزمینش بسیار مورد بی‌مهری قرار دارد، بسیار شگفت زده می‌شود. صنوبر در کشورهای شرقی اینقدر گسترده کاشته شده که معمولاً بخش مهمی از منظره‌ها را می‌سازد. اما با وجود این، در اینجا به سختی درختی وجود دارد که به اندازه یک گلدان نقره‌ای با ارزش باشد.<sup>۲</sup> قلمه‌ها [ی صنوبر] مانند کشت گلخانه‌ای نزدیک به یکدیگر کاشته می‌شوند و اگر آب کافی به آن‌ها برسد، رشد زیادی خواهند کرد. تنه نهال به سرعت رشد می‌کند و قطر آن تا یک یا دو اینچ در سال افزایش می‌یابد به طوری که در صورت نیاز به قطع اشجار، چنین گیاهی سالانه مقادیر قابل توجهی هیزم به دست می‌دهد و با فاصله کمی می‌تواند الوار و کنده بسیار خوبی تأمین می‌کند.

جمعیت شهرها عمدتاً فارس هستند.<sup>۳</sup> زنان آن‌ها بسیار محجوب و خجالتی هستند و از غریبه‌ها خوششان نمی‌آید. با این حال، در روستاها و به ویژه در کوهستان، آنان برخورد بسیار دوستانه‌ای نشان دادند و حتی زنانی که جذب خبر حضور یک اروپایی شده بودند، پیش آمدند و هیچ ترسی از خود نشان ندادند.

روز سوم [سفر] بعد از یک استراحت طولانی هنگام ناهار در امام‌قلی،<sup>۱</sup> به آخرین اقامتگاهمان در شیروان رفتیم. هر چه به مشهد نزدیکتر می‌شدیم، جاده پر جنب و جوش‌تر می‌شد. صفی طولانی از گاری‌های باری و درشکه‌های شخصی

۱. نویسنده وضعیت آبادی‌های میان قوچان و مشهد و حوالی شهر مشهد را توصیف می‌کند. [مترجم]

۲. احتمالاً منظور دیار خود اوست که در آن، به ندرت درختی یافت می‌شود که بیش از یک گلدان نقره ارزشمند دانسته شود. [مترجم]. / شاید این جمله گویاتر باشد: منظور نویسنده این است که در کشور او یک گلدان نقره ارزشش از یک درخت صنوبر بیشتر است. البته این مسئله به خاطر طبیعت سرسبز اروپا و آلمان بسیار طبیعی به نظر می‌رسد.

۳. منظور شهرها و آبادی‌های بین راه قوچان تا مشهد است. [مترجم]

را می‌دیدیم که مسافران ایرانی را جابه‌جا و از کنار ما عبور می‌کردند. بسیاری از این گاری‌ها و درشکه‌ها به دست آلمانی‌ها ساخته شده‌اند؛ به دست گروه مهاجران آلمانی هلندورف در قفقاز. ما همچنین با کاروان‌های بیشمار روبه‌رو شدیم که کجاوه‌ها در آن‌ها یک منظره عجیب و غریب پدید آورده بودند. این‌ها محفظه‌های حصیری‌ای هستند که زنان ایرانی می‌توانند با آن‌ها توسط حیوانات بارکش جابه‌جا شوند، درست مثل بسته‌های کالایی که از دو طرف یک قاطر آویزان می‌شوند.

بعد از ظهر روز اول سپتامبر به مشهد رسیدیم که مانند همه شهرهای ایرانی با یک دیوار عظیم گلی احاطه شده است و با برج‌های دفاعی پرشمارش منظره‌ای بسیار زیبا به وجود آورده است. به دروازه شمال غربی [دروازه بالاخیابان] رسیدیم؛ اما درشکه‌چی با خودداری از راندن میان شهر؛ مسیر خارج از آن را در امتداد دیوار غربی به سمت دروازه جنوب شرقی [دروازه پایین خیابان] طی کرد.

ما روز جمعه به شهر رسیدیم و در نتیجه بلافاصله با آداب و رسوم یک روز تعطیل که در خارج از دروازه شهر رخ می‌داد، آشنا شدیم. مخصوصاً در جلوی دروازه جنوب شرقی، دروازه هرات [دروازه پایین خیابان]، درشکه ما به سختی می‌توانست پیش برود.

جمعیت زیادی از مردم در همه جا موج می‌زدند و یا در گروه‌های متعددی روی زمین دراز کشیده بودند. در این میان، به ویژه در قبرستان‌ها، می‌دیدیم عده‌ای، نشسته‌اند و بی‌توجه به هیاهوی اطرافشان قرآن می‌خوانند. سرانجام درشکه‌چی با پیچ و تاب فراوان از میان آن‌ها گذشت و به سمت دروازه شهر راند و پشت آن درست روبه‌روی دیوار شهر در مقابل دروازه‌ای با دو در عظیم متوقف شد.

مسافران اروپایی در مشهد به مهمان‌نوازی یکی از معدود اروپایی‌هایی که در آنجا زندگی می‌کند، تکیه می‌کنند؛ زیرا یک مسیحی به سختی می‌تواند اتاق دیگری را در آنجا برای اسکان پیدا کند. توصیه‌نامه‌هایی که ما از شرکت «استوکن اند کو»<sup>۲</sup> در تفلیس دریافت کردیم درهای اقامتگاه مهمان‌نوازانه شعبه قانونی «استوکن اند کو» در مشهد را که توسط یک آلمانی با تابعیت روسی به نام آقای ردلین اداره می‌شد، برایمان گشود. یک کنسولگری روسی و انگلیسی در مشهد وجود دارد که توسط نیروهای خودشان محافظت می‌شود. همچنین شعب دو بانک و تعدادی بنگاه اروپایی هستند که مهمترین آن‌ها احتمالاً میزبان مهربان ما باشد. تجارت بین یک بنگاه اروپایی و اهالی مشهد هنوز به روشی نسبتاً ابتدایی انجام می‌شود که مرا به وضوح به یاد آغاز تجارت‌مان در شرق آفریقا می‌انداخت. شرکت «استوکن اند کو» یک قطعه زمین را از یک فرد محلی اجاره کرده بود که آن را طبق میل و نیاز مستأجر گسترش داده بودند و آن عبارت بود از یک ساختمان مستحکم که در پیرامون یک حیاط مرکزی ساخته شده بود. در طبقه همکف آن اصطبل و دکان‌های خواروبارفروشی قرار داشت و طبقه اول آن را به دفاتر اداری و اتاق‌های مسکونی اختصاص داده بودند. کار

۱. امام‌قلی روستایی است از توابع بخش باجگیران شهرستان قوچان در استان خراسان رضوی ایران. فاصله این روستا (امام‌قلی) تا شهرستان قوچان ۳۸ کیلومتر و تا بخش باجگیران حدود ۴۰ کیلومتر می‌باشد. [مترجم]

۲. احتمالاً شرکتی تجاری در گرجستان متعلق به آلمانی‌ها که پوشش این سفر بوده است. [مترجم]

صاحبخانه ما واسطه‌گری بود. او به تمام جریان تجارت به طور کامل اشراف داشت. او مردی کارکشته بود که همه چیز را در مشتش داشت. هیچ معامله‌ای بدون واسطه‌گری او قابل انجام نبود و نمی‌توانست باشد. هیچ شخصی هرچند بی ادب، نمی‌توانست او را ناراحت کند، بدون اجازه او هیچ اطلاعات حساسی نمی‌توانست در حوزه استحفاظیش منتشر شود. از طرف دیگر، او همیشه [شرکای] اروپایی خود را از امور مطلع می‌کرد و [از این طریق] امنیت [تجارت] خود را تضمین می‌نمود. ناگفته پیداست که مالکان و دلالان بزرگترین سهم این معاملات را از آن خود می‌کردند. با این حال، در آن زمان، ساماندهی تجارت به طور غیر قابل تصویری دشوار بود، زیرا تعصب اهالی شهر، ارتباط مستقیم با فروشندگان محلی را برای اروپاییان ناممکن می‌کرد.

من در هیچ کشور مسلمانی با چنین مردم اروپایی ستیزی مانند مشهد مواجه نشده‌ام.<sup>۱</sup> مشهد جنبه تقدس خود را از مرقد امام هشتم، رضا(ع)، که در کنار آن عبادتگاهی مقدس برپا شده است، می‌گیرد. گفته می‌شود بنای حرمی که در سال ۱۶۰۲ میلادی توسط شاه عباس بزرگ ساخته شده است، در کل مشرق زمین زیباترین بوده و ثروتی بیکران را در خود جای داده است. گنبد طلایی از فاصله‌ای دور دیده می‌شود، منظره‌ای که زائرانی را که از راه دور آمده‌اند مسحور خود می‌کند. برای ایران، مشهد همان چیزی است که مکه برای بخش غربی مشرق زمین [عثمانی] است. همه ساله ۶۰ هزار زائر از تمام کشورهای شیعه‌نشین به این مکان مقدس می‌آیند و بدین وسیله مفتخر به کسب لقب مشهدی می‌شوند که این عنوان را به نامشان اضافه می‌کنند. علاوه بر امام هشتم، مزار مردان پرشمار مشهور و فاضل دیگری نیز در مشهد قرار دارد، به ویژه مقبره قهرمان داستان‌های «هزار و یک شب»، خلیفه هارون الرشید.

در روبه‌روی مرقد، مسجد گوهرشاد نیز بسیار هنرمندانه و به افتخار یک شاهزاده افغان<sup>۲</sup> ساخته شده است؛ گنبد آبی لاجوردی زیبای متعلق به آن که در کنار گنبد امام رضا (ع) با موزائیک‌های طلایی تزیین شده است به طور مضاعفی می‌درخشد.

این اماکن مقدس در مرکزی‌ترین قسمت شهر واقع شده‌اند، [در آنجا] آنچه اصطلاحاً بست نامیده می‌شود به گفته مسلمانان متعلق به امام معصوم است و غیرمسلمانان نباید به آنجا وارد شوند. بست‌ها به شکل یک چهار ضلعی بزرگ هستند که در آن تعدادی مسجد، اماکن مقدس، کاروانسرا، خانه و مغازه وجود دارد. بست‌ها توسط طاق‌ها و زنجیرها از سایر مناطق شهر تفکیک شده‌اند و هیچ حیوان یا گاری‌ای حق عبور از آن‌ها را ندارد. اگر یک اروپایی این ممنوعیت را نقض کند و به بست‌ها وارد شود، هیچ کنسولگری‌ای نمی‌تواند او را از خشم مردم برهاند. مشهد وجه تمایز دومی هم دارد و آن یک تفرجگاه عمومی است که تمام طول شهر را می‌پیماید و بناهایی مشرف به آن در حاشیه‌اش ساخته شده‌اند. پیاده‌راهی که نامش خیابان است با طولی حدود ۳ کیلومتر و در عرض حدود ۲۳ متر از دروازه جنوب شرقی [دروازه پایین خیابان] به دروازه شمال غربی [دروازه بالاخیابان] می‌رود. خیابان از دو طرف با بناهای یک طبقه‌ای احاطه شده که مغازه‌ها، کارگاه‌ها، مدارس، حمام‌ها و غیره نیز جزوشان است. در وسط پیاده‌راه که درختانی کاشته‌اند، آبراهی با

۱ - در ادامه نویسنده جمله‌ای در مذمت رفتار دینی مردم محلی می‌آورد که برداشت شخصی او از موضوع است و به همین دلیل حذف شد. [مترجم]

۲ منظور راوی گوهرشاد خاتون است که احتمالاً به علت قرار داشتن مدفنش در هرات او را اشتباهاً از اهالی افغانستان دانسته است. [مترجم]

حدود ۳ تا ۴ متر عرض در امتداد طرفین جاری شده که در بسیاری از نقاط توسط پل‌ها و تخته‌های چوبی به هم متصل شده‌اند. این نهر که آبی کاملاً کثیف در آن جاری است، توسط مسلمانان برای همه چیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. آن‌ها در آن لباس می‌شویند، مجاری فاضلاب را به آن هدایت می‌کنند، مردان مقدس هنگامی که به عنوان مثال به خاطر ملاحظات تجاری با یک مسیحی دست می‌دهند دستشان را در آن می‌شویند و به این وسیله خودشان را از پلیدی می‌رهانند. با وجود این از همان آب برای آشامیدن استفاده می‌کنند؛ آن آب مقدس است بنابراین بهره‌مند شدن از آن تردید بر نمی‌دارد!

خیابان شریان اصلی شهر را تشکیل می‌دهد و زندگی‌ای که معمولاً فقط در بازارهای یک شهر یافت می‌شود، در اینجا رخ می‌دهد. اگر از پشت بام خانه ما به خیابان نگاه می‌کردید، با منظره جذابی در ورودی دروازه روبه‌رو می‌شدید، جایی که کاروان‌های شتر و الاغ راه را بند آورده بودند، جایی که کشاورزان با محصولات مزرعه خود و زائران بی‌شماری با فشار وارد حصار شهر می‌شدند. همچنین این پیاده‌راه تفرجگاهی به سمت بست‌ها می‌رود؛ اما تردد وسایل نقلیه<sup>۱</sup> در ورودی آن متوقف شده و باید راه خود را از میان کوچه‌های تنگ و تاریک بی‌شماری، پیرامون بست‌ها پیدا نمود. در داخل بست، نهر به جلوخان مقدسی به نام صحن می‌رسد که در وسط آن دکه‌ای نفیس برای آب قرار دارد. قسمتی از پیاده‌راه که از سمت جنوب به بست کشیده شده پایین خیابان و قسمت شمالی آن بالا خیابان است.

در همه جا نفرت اهالی از غریبه‌ها و مسیحیان مشهود بود. در سطح خیابان جواترها از غربی‌ها دوری می‌کردند و نگاه خشمگین بزرگترها در همه‌جا احساس می‌شد. اگر یک مسیحی یا یهودی تصادفاً به خوراکی‌های عرضه شده در خیابان دست می‌زد، نگاه‌های چپ‌چپ شروع می‌شد و اگر تن یک نامسلمان به یک فرد مذهبی از سیدهای بسیاری که به دستار سبز رنگ شناخته می‌شوند تماس پیدا می‌کرد، آن سید فوراً و صراحتاً عصبانیت و خشم خود را بروز می‌داد. یک بار ما به همراه مستخدم میزبانمان که یهودی بود، از مسیری عبور می‌کردیم؛ هنگامی که او به آرامی به سیدی با آن مشخصات برخورد کرد، بی‌درنگ یک جفت کشیده محکم از او دریافت کرد ولی هیچ واکنشی نشان نداد زیرا اگر او علیه آن سید کاری می‌کرد، تمام اهالی محل به او حمله‌ور می‌شدند. مردم هنوز از میان اتباع خارجی نسبت به اروپاییان محتاط‌تر هستند؛ آن‌ها می‌توانند با درخواست حمایت از حاکم یا کنسولگری، خود را در برابر خشونت‌ها محافظت کنند. این موضوع فرصتی برای نظاره فرهنگ زندگی بومی مردم به شما می‌دهد. سال‌ها بود که اروپاییان مقیم مشهد بر روی یک بشکه باروت نشسته بودند و زندگیشان مداوم در معرض خطر قرار داشت به گونه‌ای که به دستور کنسولگری‌ها مجبور بودند لباس محلی پوشیده تا در مواقع بحرانی بتوانند فرار کنند. کینه از پهلوانان<sup>۲</sup> ایرانی و به خصوص از سیدها در بین اروپاییان بسیار بالا بود، چنانچه اخیراً که روس‌ها توانستند این شهر مقدس را اشغال کرده و نظم را حاکم نمایند، اروپاییان فارغ از ملیتشان کاملاً از این رویداد استقبال کردند. البته این امر ممکن است از نقطه‌نظر موضع سیاسی متفاوت باشد. این شغف انگیز بود که چگونه ایرانی‌ها به سزای رفتار بد خود با غربی‌ها رسیده بودند. بنابراین در مجاورت مرزهای

۱. احتمالاً درشکه و گاری و امثال آن. [مترجم]

۲ - نویسنده در اینجا از واژه توهین آمیزی استفاده می‌کند که احتمالاً منظور او پهلوانان و سر دسته لوطی‌های شهر است. [مترجم]

روسیه و بدون کوچکترین ابزار مدرن برای اعمال قدرت، مردم باید از هرگونه درگیری با اروپاییان اجتناب می‌کردند و نباید به روس‌ها فرصتی برای عکس‌العمل اهدا می‌کردند؛ چیزی که دقیقاً روس‌ها منتظرش بودند.

با وجود این، باید دانست که نهادهای دولتی ایران در مشهد تمام تلاش خود را برای محدود کردن قدرت پهلوانان و سردسته لوطی‌ها انجام داده و با اروپاییان دوستانه و مؤدب برخورد می‌کنند. مهم‌تر از همه، حاکم سیاست آموخته، شاهزاده رکن‌الدوله، یکی از عموهای آن وقت، یعنی بزرگترین عموی شاه کنونی که به لطف او ترفیع گرفته، ظاهراً قصد داشت تا احساس بدی که مردم [در اروپاییان] ایجاد کرده بودند را جبران کند.

بعد از این که خودمان را با توصیه نامه‌ای که در دست داشتیم، معرفی کردیم، حاکم گفت که ما از همه اروپاییان به گرمی استقبال خواهیم نمود. او بلافاصله در کاخ خود یک جشن صمیمانه کوچک برگزار کرد که دو پسرش نیز در آن شرکت داشتند. آنجا یک مراسم اروپایی و شامی با طبخ عالی همراه با سرو شراب برگزار شد. رفتار بسیار خشک و با وقار شاهزاده به سرعت جای خود را به رفتاری باز و دوستانه داد. ماه تا پایان صرف غذا منتظرمان ماند<sup>۱</sup> و پس از آن ما را به باغ باشکوهی راهنمایی کردند که در آن خیمه‌های گرانبهایی برپا کرده و چراغ‌های فراوانی روشن کرده بودند. نیمه شب، حاکم ما را از میان خیابان‌های خالی به خانه رساند.

ما البته همچنان به همان میزان اول سفر از نفرت مردم نسبت به خودمان احساس ناراحتی می‌کردیم، چیزی که پیش از آن در هیچ‌کدام از سفرهایمان به کشورهای اسلامی ندیده بودیم؛ اما در ازای آن توانستیم چنین زندگی اصیلی را از نزدیک ببینیم. ما در اینجا، در مشهد هستیم تا چنین پایندی‌ای به آداب و رسوم هزاران ساله در زندگی عامیانه شرقی را که در هیچ جای دیگر مانند ندارد، مشاهده کنیم.

مشهد یک مرکز تجاری بزرگ و در درجه اول واسطه تجارت با افغانستان است. مشهد همچنین به دلیل تجارت سلاح‌های تزئینی، جواهرات و به خصوص فرش‌های دستباف تولید اینجا، شهره است. با این حال، مورد آخر [یعنی فرش] پیش از این تماماً به صورت کارگاهی تولید می‌شد و امروزه اثری از زیبایی‌های سابق در آن‌ها، نیست. گره‌زنی به روشی بسیار عجیب انجام می‌شود. معمولاً می‌توانید تعداد زیادی از دارهای قالی را در چندین اتاق تالار مانند مشاهده کنید که هر کدام دارای یک سرپرست و تعدادی کودک هستند. سرپرست در مقابل خود یک برگه الگو قرار داده و آن را با شعر می‌خواند یعنی او به هر کارگر در قالب یک آهنگ گوش نواز، دستور رنگ و تعداد گره‌های هر یک را می‌دهد و به همین ترتیب در قالب یک شعر، پاسخ کارگران را با تکرار دستور داده یا در صورت تمام شدن رشته پشم از آن‌ها [پشم] درخواست می‌کند. وقتی برای اولین بار این سرودها را می‌شنیدیم، فکر کردیم که آن‌ها دارند ترانه‌های عامیانه می‌خوانند، بنابراین با آن‌ها همصدا شدیم.

با وجود یک شاهراه تجاری [به نام] خیابان، مشهد نیز مانند سایر شهرهای مشرق زمین دارای یک بازار اصلی سرپوشیده است؛ اما در اینجا اشتیاق کمتری را برمی‌انگیزد. رایج‌ترین سکه قران است، یک تکه از نقره نامرغوب که

۱. احتمالاً منظور نویسنده تعبیر شاعرانه‌ای از در وسط آسمان ماندن ماه پس از صرف غذا و هنگام قدم زدن در باغ بوده است. [مترجم]

حدوداً اندازه سکه تجاری ماست، اما تنها ۴۰ فنیگر (سکه مسی آلمانی) می‌ارزد. از آنجا که هیچ سکه طلایی وجود ندارد، جابه‌جا کردن پول برای شما بار سنگین کمی نخواهد بود. به جز مساجد و سایر بناهای مقدس که برای خارجی‌ها قابل دسترس نیست، هیچ ساختمان جالب توجهی در این شهر وجود ندارد. با این حال، این قابل توجه است که تعداد زیادی پاسگاه [یا قراولخانه] در سطح شهر به صورت پراکنده وجود دارند که چندین سرباز در آن‌ها آماده هستند و حمام‌های زیادی که از بیرون با نقش برجسته‌های مرکب از صحنه‌های رزمی و اشکال رنگارنگ شناخته می‌شوند.

البته ما به نگرانی میزبان مهربانمان کم‌توجهی می‌کردیم و اگر همسرم برای ترک خانه اصرار نمی‌کرد، دوست داشتم تا دوباره او را ببینیم. اما مطمئناً شما به چنین سفرهایی نمی‌روید تا سرانجام در اطاقی بنشینید و البته ما از پیاده‌روی تنها در خیابان‌ها منع نشده بودیم. من حتی متوجه شدم که ما کمتر از قبل با بد رفتاری مواجه هستیم. هنوز هم ممکن است کمی از بد رفتاری در مردم وجود داشته باشد؛ اما فارغ از آن به طور طبیعی احساس مهمان‌نوازی وجود داشت. در هر صورت، ما هیچ وقت مجبور نشدیم که از تنها بیرون آمدنمان شکایت کنیم، در حالی که وقتی با همراهانمان بودیم، می‌بایست انواع مختلفی از نفرت را به جان می‌خریدیم حتی زمانی که با حاکم به عنوان مشایعت‌کننده حرکت می‌کردیم یک بادمجان به داخل درشکه ما پرتاب شد.

هنگامی که به تنهایی قدم می‌زدیم تجربه کوتاهی در یک مسجد مخروبه در خارج شهر داشتیم. من قصد داشتم از آن خرابه جذاب عکس بگیرم؛ اما دستگاه من کار نمی‌کرد. از آنجا که در همین حال تعداد زیادی از افراد کنجکاو [نزدیک ما] جمع شده بودند، تصمیم گرفتیم از یک پله نسبتاً خراب که به صفا مسجد منتهی می‌شد بالا برویم تا دستگاه را مجدداً در یک مکان خلوت قرار دهیم. بنابراین به بالای خرابه رسیدیم و من زمانی که جمعیت مردم کنجکاو به دنبال ما بودند، سخت به تعمیر [دستگاه] مشغول بودم.

من با عصبانیت گفتم: «مردم باز اینجا هستند»، پس از آن یک صدا در جواب گفت: «اگر شما بخواهید، مردم را دور می‌کنم!» ما با حیرت به اطراف نگاه کردیم؛ اما هیچ اروپایی‌ای [در آنجا] مشاهده نکردیم. پس از آن یک مسلمان که به زبان آلمانی روان با ما صحبت می‌کرد، به ما گفت که اگر چه او ساکن مشهد است، اما در سطح جهانی به مرتبه یک تاجر موفق رسیده و آلمان را نیز می‌شناسد. او به ما کمک کرد. بعداً معلوم شد او که محمد نام داشت، همان چهره شناخته شده در ترکستان بود که ما قبلاً درباره‌اش شنیده بودیم. او زمانی آقای بسیار ثروتمند بوده، کسی که ثروتش یک زن جوان روس را در مسکو اغوا کرده تا با او ازدواج کند. محمد بعداً فقیر شده بود. همسر و دو پسرش مرده بودند و تنها دو دخترش که با او در وضع بسیار فقیرانه‌ای در مشهد زندگی می‌گذردانیده‌اند، به جا مانده بودند. این دختران به عنوان مسلمان بزرگ شده بودند؛ اما وقتی آنها به سن ازدواج رسیده و قرار بوده ازدواج کنند، یک روس در مشهد توجه دولت روسیه را به این پرونده جلب می‌کند. طبق قانون روسیه، فرزندان یک زن کاتولیک روسی همیشه باید کاتولیک بمانند و گرفتن این دو دختر از پدرشان یک موضوع سیاسی بوده است. یکی از دختران به روسیه آورده شده بود تا به خانواده مادرش تحویل داده شود؛ اما دومی نمی‌خواست است درباره آن‌ها چیزی بداند و سرانجام مجبور شده‌اند این دو دختر را در یک یتیم‌خانه در عشق‌آباد، جایی که هنوز در آن زمان در آنجا بودند، بگذارند. دختران، که کاملاً با رسوم مسلمانان

پرورش یافته بودند و به هیچ وجه مخالفتی با ازدواج تعیین شده نداشتند، اکنون مطمئناً در یتیم‌خانه به شدت احساس ناراحتی می‌کردند!

آشنایی با محمد که میزبانمان به دلیل انزوا گزینش از وجود او هیچ آگاهی‌ای نداشت، برای ما بسیار خوشایند بود. من از این طریق با شخصی که به منفعت دلال استوکنز نبود آشنا شدم.

به اتفاق میزبان صمیمیمان، حدود یک ساعت برای گردش به قبرستان خواجه ربیع از اصحاب امام رضا (ع) رفتیم.<sup>۱</sup> اینجا یک تفرجگاه بیرون شهر محبوب برای مشهدی‌ها محسوب می‌شود که به عنوان باغی سایه‌دار راحتی و آرامش را برای مسافران در طول روز به ارمغان می‌آورد. ما توانستیم وارد مسجدی<sup>۲</sup> نیمه ویرانه شویم که کاشی‌های زیبا و نفیس آن توجه ما را جلب کرد.

بعد از شش روز اقامت مجبور شدیم به خاطر رسیدن زمان حرکت درشکه‌مان به فکر رفتن باشیم. ما دوست داشتیم مدت بیشتری در این شهر، که بعید به نظر می‌رسد زندگی اصیل آن دیری بپاید، بمانیم؛ زیرا سر و صدا در همه جا به گوش می‌رسید و مشخص بود که در صورت شورش مردم، روسیه در آنجا اقدام نظامی خواهد کرد و به این ترتیب آرامش و نظم را برخواهد گرداند و البته زندگی مدرنی با حذف آداب و رسوم پیشین پدید خواهد آورد.

۱. راوی در اینجا دچار اشتباه شده چرا که خواجه ربیع از یاران حضرت علی (ع) بوده و در زمان امام رضا (ع) نمی‌زیسته است. [مترجم]

۲. نویسنده به خاطر تشابه ظاهری، مقبره خواجه ربیع را با عبادتگاه مسلمانان اشتباه گرفته است. [مترجم]